

نان کلان و سایر آنکه خیل گذاشته در دوازدهم ماه مبارک رمضان
 نده اربع و مبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه آگره شدند و در قصبه
 هاندیسر که از قدیم الایام کان کفر آمده است سیر نمود در حوض
 رکهیت که جماعه کوروان و پاندوان علیهم اللعنه پیش ازین بچهار
 هزار سال و کسری در زعم هندوان بانبوهی هفتاد و هشتاد کرور نفر
 لکه زیاده کشته شده و از راه آب بجهنم رفته اند و هر سال در آنجا
 جمعی عظیم میشوند و اهل هند در آن معبد طلا و نقره و جواهر واقمشه
 امتعه نفیسه سرا و علانیة انفاق مینمایند و بحکم آنکه گفته اند

نکوئی میکن و در آب انداز

بنهانی زر ها در آب می اندازند و جماعه جوگیان و سناسیان که
 هبانان هند اند در آنجا بتعصب جنگ میکنند تماشای مبارزه این
 طایفه کردند و جمعی از سپاهیان خوب خاکستر بریدن مالیده حسب
 اشارت بمدد سناسیان که قریب سیصد نفر بودند با جوگیان که از
 پانصد کس متجاوز بودند کارزار کردند و چندین ازین طرف و
 ازان طرف کشته شده آخر سناسیان غالب آمدند و چون دهلی
 محل نزول اجلال شد میرزا میرک رضوی از حبس خان باقی خان
 گریخته بموکلان خود رسید و خان باقیخان نیز از ترس سیاست پاره
 راه جست و جوی نموده بانها ملحق گشت

کان را که خبر شد خبرش باز نیامد

و درین منزل شاه فخر الدین مشهدی شهاب خان ترکمان را که
 پرگنه بهوجپور جایگیر داشت و محمد امین دیوانه از لاهور گریخته
 در پرگنه او رفته و اسب و خرجی امداد یافته بجانب باغیان

شده بود بسعایت تدار خان حاکم دهلی بموجب حکم حاضر ساخت تا بسیاست رسید و بعد ازان که باگروه رسیدند خبر آمد که خان زمان میرزا یوسف خان مشهدی را که در شیرگده عرف قنوج متحصن است در محاصره دارد بنابران خان خانان را بحراست اگه گذاشته بتاریخ بیست و ششم شوال سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) متوجه چونپور شدند و هوا چندان گرم بود که مغز جانور در استخوان می گذاخت

شد هوا باز چندان گرم که در آب روان سینه بر خاک نهان است زگرما سرطان از حرارت شده لب خشک چو صغراوی طبع نهر مرطوب که بود از دهنش آب روان

و چون قصبه سکنیه معسکر شد خبر فرار خان زمان بجانب مانکپور که برادرش بهادر خان درانجا بود شنیدند و از قصبه بهوجپور مقدار شش هزار سوار کار گذار را بسرداری محمد قلیخان برلاس و مظفر خان و راجه تودرمل و شاه بدانخان و پسرش عبدالمطلب خان و حسین خان که در همان ایام از ستواس آمده بود بر سر اسکندر خان بجانب اوده نامزد ساختند و اولاً هر اولی لشکر منصور بنام حسین خان مقرر شده بود اما چون از بجهت قلعه بندی که کشیده پریشان حال و مفلس آمده بود به برگنه شمساباد که بتازگی یافته از جهت تحصیل خرجی لشکر رسید و اندک تاخیر در همراستی واقع شد تا بجای اوقیا خان را هر اول ساختند و چون دران ایام همراة خان مذکور بودم از شمساباد پیشتر گذشته رفتم و فقیر دران قصبه

ماندم و از غرایب در اینجا آنچه روی نموده این است که جمعی از ثقات آن شهر گواهی دادند که پدش ازین بچند روز شبی پسر خورده سالی از گازری بر صفت بکنار آب گدگ خواب رفته بود ناگه بدریا افتاد و موج تیز آب او را تا قصبه بهوجپور که ده کروهست برده سلامت بکنار انداخته و خوشی از گازران طفل را گرفته و شناخته صباح بمادر و پدرش رسانید

جبار مطلق است که بحکم کمایرید

دادار برحق است که یفعل کمایشاء

و چون قصبه رای بریلی معسکر شد خبر آمد که خان زمان و بهادر خان از آب گدگ گذشته عزیمت کپی دارند بذابران اردو را بهمراهی خواجه جهان بجانب کره روان ساختند و خون بتعجیل تمام بمانکپور رسیده فیل سوار از آب عبور فرمودند و بیشتر از پانزده شانزده کس درین وقت همراه نداشتند و همچون خان و آصف خان که هر اول بودند ساعت بساعت خبر مخالفان می رسانیدند اتفاقاً خان زمان و بهادر خان که قضا در دیده ایشان میل غفلت کشیده بود به موجب آنکه

قضا چون ز گردون فرو هشت پر * همه عاقلان کور گشتند و کر تمام شب صحبت شراب داشته بتماشای پاتردازی مشغول بوده اند و پیمانہ ایشان پر گشته و هر خبر جنگی که قاصدان می رسانیدند آنرا حمل بردلیری همچون خان که مقدار پر کاهی از اعتبار نمی گرفتند می نمودند و از آمدن شاهنشاهی خبر نداشتند و در خیال نمی آوردند و شاهنشاهی درین روز بر فیل سندر نام سوار شده و

میرزا کوکه الملقب باعظم خان را با خود در يك عماری نشانده خود در قلب و آصف خان و سایر اتکه ها را در میمنه و همچون خان را با جمعی در میسره قرار دادند و خان زمان خان لشکر را وقت سحری کوچ فرموده خود در خواب و خمار بود که نوید پیغام اجل او را بیدار ساخته و از ظهور علامات و اسباب عظمت و فرکوبه و دبدبه حشمت یقین او شد که شاهنشاهی خود درین لشکرند و فوج را طلبیده در تسویه صفون شروع نمود و جمعی را از داوران نامی کار آزما بمقابل هر اول لشکر مظفر فرستاد و بابا خان قاقشال که سردار اوقچی بود آنها را بضرب تیر بر داشته تا فوج خانزمان رسانید در همین حین اسپ یکی از گریختگان بزور تمام بر اسپ خان زمان خورد از آسیب آن دستار از سوش پریده بجای گزند در گلوبند شد و بهادرخان از معاينه این حال پای تهور فشرده بر بابا خان زور آورد و او را کیدانده و برداشته بصف همچون خان برد و همچون خان و بهادر خان که از عقب گریختگان بده و گیر می آمدند با یکدیگر در افتاده داد مردانگی دادند و تیری بر اسپ بهادر خان رسید و چراغ پا شده بر زمین آمد و بهادر خان گرفتار گشت کلید ظفر چون نباشد بدست * بجازو در فتح نتوان شکست درین هنگام شاهنشاهی از فیل بر اسپ سوار شده فرمودند تا حلقه پیلان کوه پیکر بر صف خان زمان دوانیدند و فتح در جنبش آمد و آثار ظفر نمودار گشتن گرفت

چنین نماید شمشیر خسروان آثار * چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار بتیغ شاه نگر نامه گذشته سخوان * که راست گوی تر از نامه تیغ او بسیار

و فیلی هیرانند نام از جانب فوج منصور فیلی اودیا نام از مخالفان
مقابل شده آن چنان بر کله آن فیل زد که در میدان افتاد و درین
شورش و جنبش تیری بر اسپ خان زمان رسید و در صدک بر آوردن
آن بود که تیری دیگر بر اسپش خورده چراغ پا شد خان زمان بر
زمین آمد و درین هنگام فیلبانی بر فیل نرسنگه نامی سوار قصد
خان زمان کرد و هر چند خان زمان با او میگفت که من سرداری
بزرگم مرا زنده پیش پادشاه ببر که نوازش بسیار می یابی فیلبان
نشید و فیل را دوانیده خانزمان را در ته دست و پای او مالش
داده استخوانهای او را سمره سوده ساخت و اندامش را چون خریطه
پراز مهرهای شطرنج گردانید

هیکل فیلبان بزمین خم فگند * زلزله در عرصه عالم فگند

زان همه دندان که بلا سنج بود * روی زمین عرصه شطرنج بود

و بعد از فرو نشستن غبار معرکه نظر بهادر بهادر خان را ردیف
خود ساخته بنظر اشرف آورد شاهنشاهی که بقتل او راضی نبودند
ازو پرسیدند که بهادر چونی گفت الحمد لله علی کل حال و بعد از
طلب آب از کروتی خاصه خود بار دادند و امرا در نگاهداشتن او
مصلحت ندیده باعث بر قتل او شدند و بعد از زمانی سر خانزمان
را نیز آوردند و دران سرترک میکردند که از خان زمان باشد یا نبی
درین وقت رای ارزانی هندی وکیل خان زمان که از جمله اسیران
بود آن سر را برداشته بر سر خود زد و های های گریستن گرفت و
خواجه دولت خواجه سرا که از خدمت او در ملازمت شاهنشاهی آمده
بود و حالا خطاب دولت خانی دارد گفت که علامت سر خان زمان

این است که چون او همیشه پان بجانب راست میخورد دندانهای
 راست او سیاه خواهد بود و همچنین یافندک و این واقعه روز دوشنبه
 غره ذی حجه سنه اربع و سبعین و تسعمایه (۹۷۴) در نواحی
 موضع منکروال از اعمال پیراک عرف الهاباس موافق سال دوازدهم
 از جلوس روی نمود و جمعی که خدمات سابقه ایشان منظور
 داشتند و فواید از ایشان ربوده بودند این تاریخ یافندک که
 چون خانزمان ازین جهان رفت بباد * بنیاد فلک سراسر از پای افتاد
 تاریخ وفاتش ز خرد جستم گفت * فریاد ز دست فلک بی بنیاد
 و جمعی دیگر نظر بر بغی این جماعه کرده چنین گفته که
 قتل دو نمک حرام بی دین
 و این تاریخ بیک عدد کم است و قایل آن قاسم ارسلان است
 و دیگری گفته که

قتل علی قلی و بهادر ز دور چرخ
 جانای پیرس از من بیدل که چون شده
 جستم ز پیر عقل چو سال وفات شان
 آهی ز دل کشیده و گفتا دو خون شده

و از جمله اسیران مقتول آن معرکه میرزا خوشحال بیگ است که
 فقیر او را بمجلسی در لشکر مالوه همراه ادهم خان و پیر محمد خان
 دیده بودم الحق مظهر حسن صورت و سیرت بوجه کمال بود و از
 دل اصلا نمیرود و تاریخ او چنین یافته شد که

خوشحال که بود دیده اهل خرد * برگشت ز پادشاه از طالع بد
 مقتول چو شد بصحبت خانزمان * تاریخ آمد که گل رخ زیبا قد

و درین سال علامهٔ عصر میر مرتضیٰ شریفی شیرازی ازین
 هرای مجازی در گذشت و اولاً در دهلی در جوار مرقد میر خسرو
 علیه الرحمة مدفون گشت و ثانیاً چون صدر و قاضی و شیخ الاسلام
 بعرض رسانیدند که میر خسرو هندیست و سنی و میر مرتضیٰ
 عراقیست و رافضی درین که میر خسرو از صحبتش متذافی
 خواهد بود هیچ شکی نیست

روح را صحبت نا جنس ندانی است الیم

بنابران حکم فرمودند تا از آنجا کشیده بجای دیگر دفن کردند و این
 معنی حیف عظیم بر هر دو بود چنانچه مخفی نیست و شخصی
 تاریخ فوت میرزا این چنین یافته که * علم از علما رفته * و دیگری
 همین ماده حروف را چنین بسته که * علامه ز عالم رفت *

و درین مال یکی از آشنایان فقیر شیخ ابو الفتح نامی برادر
 شیخ سعد الله و اد شیخ بده که از اکابر اعیان بدانه بود از عالم رفت
 و تاریخ او یافته شد که

ابو الفتح آن دیده اهل بینش * که در دورگردون نظیرش نیابی
 چو رفت از جهان سال تاریخ فوتش * طلب از حروف فضایل مآبی
 و از اتفاقات آنست که میرزا نظام الدین احمد علیه الرحمة که
 فقیر را بوی نسبت هم گذر و اورا نیز بمن جهة فوق احد و الغایة
 بود مشافهة بزبانی گفته و در تاریخ نظامی نیز نوشته که دران
 ایام مقابله و محاربه خان زمان واقعه طلبان خصوصاً پوستیان
 و انیونیان در آگره هر روز خبرهای موحش شهرت میدادند
 روزی که با سه چهار یاری نشسته بودیم بخاطر رسید که چه

شود اگر ما هم آوازه در اندازیم که سرخانزمان و بهادر خان را می
 آورند و این خبر را بچندی گفتیم و انتشار یافت و همان
 روز که این خبر در آگره مذکور گشت خان زمان و بهادر خان بقتل
 رسیده بودند و روز سوم عبد الله نامی والد مراد بیگ سر آن
 هردو را باگره آورد و از انجا بدلهلی و لاهور و کابل برد
 بسا فالی که از بازپچه برخاست
 چو اختر در گذشت آن فال شد راست

و شاهنشاهی بعد ازین فتح در اول وهله کم کسی از مفتنان آنرا
 باور میکرد بانه آباس رفته و کشانی را که از درگاه گریخته با اهل بغی
 ملحق شده بودند گرفته بموکلان سپردند و میرزا میرک رضوی را
 که از دهلی گریخته بود زیر پای فیل انداختند و فیل او را چندی
 مالش خرطوم داد آخر بجهت رعایت سادات بخشیدند و چندی
 دیگر از فتنه انگیزان بسیاست رسیدند و چه خونها شد * تاربخ
 یافتند و جمعی را از مردم خانزمان که از راه انکسار پیش آمدند
 جان بخشی فرمودند و بعد از دروز از انجا به بنارس و از انجا بچونپور
 رسیده سه روز دران بنده اقامت نمودند و در عرض سه چهار روز
 بایلغار با چهار پنج کس بکنار آب گنگ در گذر کره و مانکپور آمده
 که اردو انجا بود و بکشتی گذشته در قلعه کره نزول واقع شد و در
 واقع قتل امیران مردم خانزمان چون قاضی طوایسی قاضی اردو که
 بصفت دیانت و حق گوئی و امانت اتصاف داشت بمعرض
 رسانیده که کشتن این جماعه بعد از جنگ و تصرف در اموال
 و اشیای ایشان بحسب شرع شریف جایز نیست از وی رنجیدند و

قاضی یعقوب ساکن کوه را که بعلم فقه و اصول فقه مشهور و داماد قاضی فضیلت شیر شاهمی که اورا قاضی فضیلت میگفتند بود و با این همه خالی از مطایبه و هزلی نبود انتخاب کرده بجای قاضی طوایسی نصب کردند تا بعد از ده سال او نیز معزول شد و قاضی جلال الدین ملتانی منصوب گشت چنانچه بجای خود بتفصیل مذکور شود انشاء الله تعالی

سنه ۶۰۰ یا منصبی را در میانه * که نصب و عزل را گردمی نشانه و درین اثنا خانخانان که قبل ازین فرمان طلب بنام او صادر شده بود از اگری بملازمت رسید و تمامی جایگیرهای بهادر خان و خانزمان را از جوپور و بنارس تا غازی پور و قلعه چندار و زمانیه تا گذر آب جوسه بار داده و خلعت و اسب بخشیده بانجانب رخصت فرمود بتاریخ ذی حجه سنه مذکور در عین بشکال روان شدند و در محرم سنه خمس و سبعین و تسعمایه (۹۷۵) پدای تخت نزل فرمودند

و درین سال محمد قلی خان برلاس و مظفر خان و جماعتی که بر سر سکندر اوزبک در اوده تعیین شده بودند اورا دران قلعه محاصره نموده هر روز جنگ داشتند او چون خبر قتل خان زمان و بهادر خان بشنید دل بباد داد اول سخن صلح باصرا در میان آورد و ایشان را فریب داده و در کشتی نشسته آنطرف آب سر گذشت و باز مقدمات آشتی مذکور ساخته ازین طرف چندیرا از اصرا تنها طلبیده ازان طرف خود با سه چهار کس در کشتی نشسته عهد و سوگند از جانبین موکد گشت تا اورا بدرگاه بیاورند و آخر قرار

نتوانست داد در میان افغانان رفت و امرا تا گورکھ پور تعاقب وی
 نموده عریضه بدرگاه نوشتند بذاام ایشان چون فرمان طلب آمد
 محمد قلی خان برلاس را در اوده گذاشته با گره شتافتند
 و درین سال عزیمت تسخیر قلعه چیتور مصمم شد و بیانه را از
 حاجی محمد خان سیستانی تغیر داده بجایگیر اصنحان مقرر
 ساختند و بساور و وزیر پور مانندل گره نیز بوی دادند تا پیشتر
 رفته سامان لشکر نماید و خود از عقب نهضت فرموده از راه باری
 شکار افغان بمو میدانه و از انجا بسوی سوپر رسیدند و ساکنان رای
 مرجن قلعه سوپر را خالی کردند و نظر بهادر حکومت ان قلعه
 و شاه محمد خان قندهاری بحراست قلعه کوه بلایه منصوب شدند
 و بقلعه کاکرون رسیده شهاب الدین احمد خان و شاه بداغ خان را
 در ولایت مالوه جاگیر داده بدفع فتنه پسران محمد سلطان که میرزا
 الغ و شاه میرزا باشند و از سنبدل گریخته بودند نامزد ساختند و
 چون باجین رسیدند میرزا یان خبر نام برد ها را شنیده و آن ولایت
 را گذاشته بگجرات نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود رفتند و مالوه
 بی جنگ بدست ایشان آمد و رانا اودی سنگ قلعه چیتور را
 بحراست رای جیمیل نام سرداری شجاع متهور که در قلعه مرده
 با میرزا شرف الدین حسین جنگ کرده بدر رفته بود گذاشته خود
 پناه بکوههای بلند و جنگل های صعب بجانب اودی پور کونهلینز^(۲)
 برد و آصف خان برام پور که از ولایت معمور آن دیار است رفته

آن قلعه را بجبر و قهر بکشاکش و ولایات بتاراج داد حسین قلی خان
بجانب اودهی پور کونهلینز رفته خلل دران حدود انداخت و رانا
از آنجا در موشخانه سرکم دیگر در آمد و شاهنشاهی سابطها و نقب
ها برای قلعه فرموده تا بدیوار قلعه رسانیدند و وسعت سابط بمذابه
بود که ده سوار زیر آن بفرانت میرفتند و ارتفاع بمقدار آنکه فیل
سوار با نیزه در دست گرفته ته آن می توانست گذشت و خلقی
بسیار از لشکر بضر بتفنگ و ضرب زنگ هلاک می شدند و جده
اموات را بجای خشت و سنگ بکار می بردند و بمدت مدید
سابط و نقب را بپای قلعه رسانیده در برج متصل را با هم محجوف
ساخته از دارویی تفنگ پر کردند و جمعی از سواران پر دل مسلح
و مکمل نزدیک برجها آمده انتظار می بردند که کسی آن برجها بیفتد
و از آن راه بقلعه درآیند از قضا هر دو نقب را چون بیکبار آتش زدند
فتیله یکی که کوتاه تر بود زود تر در گرفت و فتیله دیگری که
دراز تر بود تا خیرین کرد و یک برج را از آن دو برج از بیخ بر کند و در
هوا رفت و رخنه عظیم در حصار افتاد و جوانان کار طلب از فتیله
دوم غافل مانده فی الحال حمله بران رخنه آوردند و بعضی رسیده
در تردد در راه بودند که بیک ناگاه فتیله دوم در کار شد و آن
برج را که از آشنا و بیگانه پر بود از جای برداشته در هوا برد و
غازیان در زیر سنگهای مدمنی و دویست منی مانده و کافران
سنگدل نیز همچنان دران طوفان آتش چون پروانه می پریدند
و آن سنگها تا سه چهار گروهی رفت و غریبواز اهل اسلام و
کفر بر خاست

این بجزت داد آب و آن بدوزخ برک جوی

گرچه خون گبر و مومن هر دو یکجاست درید

و روزی بر کرگسان و زانان فراخ گشت مسبحان من و سع الرزق علی
عباده قریب بدانصد سپاهی که اکثری از ایشان پادشاه شناس بودند
بیدار فنا رفتند و شهد شهادت چشیدند و از هندوان چه توان گفت
و کافران شبشب زور آورده دیوار قلعه ازین برج ها بر آوردند و
بعد از امتداد مدت شش ماه کم و بیش در شب سه شبده به بیست و
پنجم ماه شعبان از سده مذکوره از اطراف زور آورده و دیوار قلعه شکافته
جنگ سلطانی رای انداختند و روی جیمیل شریب از روشنی شرارهای
توپ و تفنگ که بلشکر اسلام می انداختند نمایان شد درین اثنا تفنگی
بر پیشانی او که محسوس بود رسید و سرد گشت و سنگی در مجمع
کنجشکان افتاد و اهل قلعه حال سردار خود را آن چنان دیده همه
بخانها دویدند و اهل و عیال را گرفته در پی سوختن شدند که
آنها باصطلاح هند جوهر میگویند و آنچه ماندند اکثری طعمه نهنگ
تیغ خون آشام گشتند و قلیلی از بقیه السیف و بقیه النار که ماندند
در کمند بلا گرفتار شدند و تمام آن شب شد شیر مقاتلان از قتال
لیام نیاسود و داخل نیام نشد تا وقت قیلوای رسید و هشت هزار
راچپوت جنگی کشته شدند و این مصراع تاریخ یافته شد که

دل گفت که بکشاد بزودی چیتور

بعد از نیم روز دست از کشاکشی باز داشته بمنزل باز گشتند و سه
روز درانجا توقف فرموده فتح نامها باطراب نوشتند و آصف خان
را بحکومت آن ولایت سرفراز ساخته روز سه شبده بیست و پنجم

شهر مذکور اعلام نصرت انجام بجانب آگره حرکت نمود و بجهت ایفای نذر آن راه را پیداده طی کرده بتاريخ یکشنبه هفتم ماه رمضان باجمیر رسیده نزد روضه مقدسه زیارت مزار متبرک فیض البرکات حضرت خواجه معین الدین چشتی قدس سره نموده و در صدقات و مبرات و خیرات افزوده بعد از ده روز پای در رکب دولت آوردند و میر علاءالدوله قزوینی صاحب تذکرة الشعرا این تاریخ گفته که شاه دین پرور و جمشید سریر * خسرو عهد محمد اکبر ساخت بی شبهه پی فتح چیتور * دیگ روئین تن اژدر پیکر بهر تاریخ وی از عالم غیب * دیگ چیتور کشا شد یک سر و بحدود الور رسیده شکار شیر فرمودند و عادل محمد خان پسر شاه محمد خان قندهاری که در مردانگی شیری دیگر بود در مقابله آمده هر دو کشته شدند و از اردو جدا شده بنارنول رسیدند و شیخ نظام نارنولی را که از مشایخ عظام بود دیده و استمداد از روی اعتقاد نموده بکوچ متواتر بمقصد رسیدند

درین سال نسبت کد خدائی صاحب انتخاب در بداون مثنی واقع شد و بموجب و لِلْآخِرَةِ خَيْرٌ أَمْ مِنَ الْأُولَى بِعَجَسَدِکُمِ برآمد و الحمد لله و تاریخ گفته شد

چون مرا از عنایت ازلی * اتصالی بهما چهری شد

عقل تاریخ کد خدائی را * گفت ماهی قرین مهری شد

و درین سال قدوه اهل خیال و مرد دفتر مشایخ ارباب کمال شیخ عبد العزیز دهلوی قدس الله روحه مفر آخرت گزید و این تاریخ گفته شد که

عزیز جهان شیخ عبد العزیز * که عالم همه قطب دهلش خوانند
سوی عرصه آخرت تافت رخ * وزین تنگنا اسپ همت جهاند
طلب کردم از دل چو تاریخ او * بگفتا که قطب طریقت نماند
و چون شیخ بخط خود پیوسته می نوشت که ذره ناچیز عبد العزیز
یکی از فضلا ذره ناچیز تاریخ یافت

و در سنه همت و سبعین و تسمعیة (۹۷۶) آنکه خیل را به
تمام و کمال خان کهکرا از پنجاب طنبیده و جایگیرهای ایشان را
بحسین قلی خان و برادرش اسماعیل قلی خان داده بدان صوب
نامزد گردانیدند و حسین قلیخان و برادرش از ناگور آمده بعد از فتح
رنتنهور از اگرة رخصت پنجاب یافتند و سرکار منبل و بریلی
بخان کلان مقرر شد

و درین سال میرزایان اولاد محمد سلطان میرزا که بگجرات رفته
پناه بچنگیز خان برده بودند صحبت راست نیامده و دمت درازی
ها در جایگیر کرده از پیش چنگیز خان فرار نموده بمالوه آمدند
و محمد مراد خان و میرزا عزیز الله مشهدی در قلعه اجین محصر
شدند و اشرف خان میرمنشی و صادق محمد خان که با بسیاری
از افواج قاهرة بر سر رنتنهور نامزد شده بودند این خبر شنیده
بعرض رسانیده بموجب حکم باتفاق قلیچ خان که او نیز بعد از
ایشان بتسخیر آن قلعه مامور بود بدفع آن فتنه متوجه اجین شدند
و در سرورنج شهاب الدین احمد خان و در سارنگپور شاه بداغ خان
باصرامی و مذکور ملحق گشتند و جمعیت انبوه بهم رسید و میرزایان

بشدیدن این خبر از اجین روی فرار به ^(۲) مند و نهانند و امرای کبار
 تعاقب ایشان نمودند و میرزایان چون از آب نریده گذشتند خبر
 شنیدند که چهار خان حبشی چنگیز خان را در میدان تروپولیه
 احمد آباد غافل یافته بقتل رسانید و گجرات خالی است میرزایان
 بگجرات شتافته بحمله اول قلعه چانپانیر را گرفتند و بقلعه بهروج
 پیچیده بعد از مدتی رستم خان رومی را که متحصن در آنجا بود
 بحیله گرفتند و بقتل رسانیدند و آن قلعه را نیز متصرف شدند و
 قلیچ خان و صادق محمد خان با دیگر امرا از کنار آب نریده باز گشته
 بدرگاه آمدند و جایگیر داران مندو همانجا ماندند

و در غره رجب این سال بدهلی رسیده و روزی چند شکار
 قمرغه در نواحی پرگنه پالم طرح انداخته بکوچه‌های متواتر در آخر
 ماه شعبان پهای قلعه رننه‌نیور رسیدند و در اندک مدت سابطها
 مهیا ساخته نزدیک حصار رسانید و پانزده ضرب زنگ را که غلوه
 پنج منی و هفت منی میخورند کهاران که عدد ایشان به هفتصد و
 هشتصد میکشید بر بالای کوه رن که مشرف بر قلعه است و راهی
 صعب دارد چنانکه شاید پای مور از رفتن بران بلغزد بزور بردند
 و روز اول خانهای درون قلعه را صفاً صفاً ساختند و رای مرجن
 حاکم قلعه چون بی اعتباری قلعه چیتور و خواری اهل آن مشاهده
 کرده بود اجل خود را معاینه دیده پسران خود دودا و بهوج را
 بومیله بعضی زمینداران بملازمت فرستاده امان طلبید و حسین

قلی خان جهان بدلاسی او زفته رای سرجن را بدرگاه آورد و کلید سپرد و روز چهار شنبه سوم شوال سنه مذکور قلعه مفتوح گشت * و فتح مثنی * تاریخ یافته شد و روز دیگر سیر قلعه بجماعه اندک فرمودند و آنرا بمهتر خان سلطانی - پوره و اردو را بحراست خواجه امیدنا که خواجه جهان باشد و مظفر خان گذاشته حکم کوچ بجانب آگره داده خود جریده بایلغار بزبارت مزار فیض الانوار حضرت خواجه اجهیری عازم شدند و از انجا بتعجیل تمام در روز چهار شنبه بیست و چهارم ذی القعدة سنه سته و سبعین و تسعمایه (۹۷۶) بمستقر خلافت نزول فرمودند و میر فارغی برادر شاه فتح الله شیرازی تاریخ فتح آن قلعه چنین یافته که

چون گل نصرت شگفت در چمن فتح شاه

منهی تاریخ گفت قلعه گرفتند زود

مولانا شیرازی گفته که

قلعه کفر چو از دولت شه یافت شکست

شه کفار شکن یافته شیرازی سالش

و درین حال دروازه هتیا پول که نام دروازه قلعه جدید آگره است باتمام رمید و تاریخ از این است که

کلك شیرازی پی تاریخ نوشت

بی مثال آمده دروازه فیل

و چون شاهنشاهی را چند فرزند پی هم متولد شدند و در صغر من از عالم گذشتند درین سال یکی از حرمهایی محتوم حمل گرفت امتداد از خدمت شیخ الاسلام چشتی هاکن میگری نموده ان حرم را در حرم

شیخ نگاهداشتند و شیخ قبل از آن هم مرزده ولادت باسعادت شاه زاده رسانیده و شاهنشاهی که ازین بشارت مبشر و مسرور شده بودند بعد از هر چند روزی بملاقات شیخ رفته انتظار آن وعده می بردند و بجهت این رابطه عمارتی عالی ببالای کوه سیکری قریب حوالی و خانقاه قدیم شیخ بنا فرمودند و خانقاه جدید و مسجدی رفیع و سینع سنگین که گویا کوه پاره ایست و در ربع مسکون مثل او کم نشان میدهند طرح انداختند تا در مدت پنج سال تخمینا اتمام یافت و آن معموره را فتحپور نام نهاده بازار و حمام و تریپولیه و غیر آن ساختند و امرا هر کدام قصور و مناظر و ابنیه عالی با تمام رسانیدند و فقیر تاریخ تمام عمارت و مسجد و خانقاه یافته که

هذه البقعه قبة الاسلام * رفع الله قدر بانيتها
قال روح الامين تاريخه * لايري في البلاد ثانيها

دیگری

بیت معمور آمده از آسمان

و اشرف خان این تاریخ یافت که

ثاني المسجد الحرام آمد

و عین الکمال حضرت شیخ همین بود که پادشاه را در اهل بیت خویش مجرم ساخت و هر چند اولاد و احفادش گفتند که ازواج از ما بیگانه شدند فرمودند زنان در عالم کم نیستند چون شمارا امرا ساخته ام زنان دیگر بخواید چه نقصان دارد

یا مکن با فیلدبانان دوستی * یابنا کن خانه درخورد فیل

و از عجائب امور که درین سال واقع شد قضیه وفات سید مومی

ولد سید مکرری^(۲) گرمسیر بیست از اعیان سادات کالپی از دیار هند
مجملاً آنکه سید موسی در ملازمت شاهنشاهی بوده از قضا در آگره
برهند وزن زرگری موهنی نام که در حسن چون زر خالص عیار
بود شیفته گشت و کمند نظر پاک او معشوق را جذب کرد و رابطه
تعلق و عشق از جانبین استحکام گرفت

عاشق که شد که یار بحالش نظر نه کرد

ای خواجه درد نیست و گزنه طبیب هست

و چون لشکر کشی رننه پور شد سید موسی تخلف ورزیده و از درون
قلعه آگره خانه در جواز محبوب بکنار آب چون نزدیک بمیر نمید
جلال متوکل گرفت و کارش بچگون کشید و یک دو مرتبه او را
مصحوب نگران معتمد خویش از خانه اش بر آورد و هر نوبت یا
بدمت عسسان یا بدست زرگران قبیلگی وی افتاد

فرشته ایست برین بام گنبد دوار

که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

و مدت دو سال و چار ماه گذشت و درین فرصت گاه گاهی از دور
بنگاهی قانع بودند تا شبی سید موسی باشارت آن کمند افکن کمندی
چون عهد راستکاران محکم و چون وعده جوانمردان درمت بر بام
موهنی انداخت چون رهن بازان بر آمد و با یک دگر صحبت
بعفت گذرانیدند چنانچه مثنوی دلفریب نام که سید شاهی برادر
سید موسی گفت اشعار بدان معنی میکند

هر چند هوای دل زدی جوش * میگرد حیا ندا که خاموشی
 در پیش نظر زلال حیوان * یکدم نه مجال خوردن آن
 دلها ز کمال تشنگی گرم * لبها شده مهر بسته از شرم
 یک خانه خلوت و دو مشتاق * دلها شده جفت مانده تن طاق
 ماندند در خسته دل افروز * در بازی طاق و جفت تا روز
 این است به نزد ما صحبت * کز دل ببرد خیال شهوت
 چون دل ز هوای نفس میرد * کی عشق دران قرار گیرد
 نبود به جهان بی سر و پای * جز در دل پاک عشق راجای
 عشق است انیس جان پاکان * عشق است رفیق درد ناکن
 القصة بصد لطافت و ناز * بکشاده هزار دفتر راز
 دیدند قریب چون سحر را * کردند وداع یک دگر را
 و در وقت وداع قرار چنان یافت که معشوق از بستر خواب
 برخاسته خان و مان وداع کرده و از سرننگ و ناموس گذشته همراه
 عاشق چون مهتاب با ماه و سایه از دنبال شخص روان شود و گفت
 کای عاشق صادق وفا کیش * من با تو موافقم میزدیش
 عهدیکه نخست با تو بستم * آن عهد یکی است تا که هستم
 برخیز که فکر خود نمائیم * وز بام دگر فرود آئیم
 تا آنکه نگشته است آگاه * دزدیده رویم تا سحر گاه
 و از آن محله سرعت از باد و تعجیل از آب استعارت کرده روانه
 گردیده در کاشانه آشنائی معتمد علیه تا سه روز مختفی ماندند
 و خویشان نازنین خانه سید موسی را حلقه وار در میان گرفته
 بنیاد دعوی و خصوصیت نهادند و سید شاهی برادر خورد سید مشار

الیه که به فقیر نسبت محبت صادق دارد و این قصه را اول تا آخر در مثنوی نظم کرده و بعضی ابیاتی بالا مذکور شد جواب هاسمی داد و بلعل ولیت میگذرانید و آن دلبر از آن معرکه خبردار گشته و دانش بسید موسی سوخته که مبادا از حاکم ضروری باو رسد و آن دلاده را بضرورت رخصت داد و بوعده وصل باز امیدوار ساخت و خود از ترس خال بد نامی که بر چهره او نشیند باز گشته بخانه رفت و بهانه آورد و گفت که به فلان شب که خواب در دیدم من جا گرم کرد شخصی بآن چنان شکل دلربایی که کسی در خواب هم مثل آن نه بیند دست مرا گرفت تا از عالم مثال بعالم خیال در آمدم و آن خواب به بیداری مبدل شد و آن نازنین را عیان دیدم که تاجی مکرر از جواهر بر سر دو شهری از نور در بر دارد و بر من چون جادو زدها افسونی خوانده حیران طلعت خویش گردانیده و بر پروبال خویش گرفته بشهری برد که تعریف آن مگر در افسانها شنیده باشید در قصری رفیع و منبع پر از عجایب و غرایب گوناگون و در هر گوشه اش خیل خیل پری نژادان آرام گرفته

هر چند که آن مقام دلخواه * بوده بخدا بسی طرب گاه
 و آن جمله بتان حور زاده * بودند بخدمتم ستاده
 لیکن ز فراق دوستانم * آرام نمی گرفت جانم
 می مردم از اشتیاق مادر * میسوختم از غم برادر
 هر لحظ درین تن بلا کش * هجر پدرم همی زد آتش
 با گریه زار و آه جان سوز * چون رفت در آن مقام مهر روز

دیدند همه که بس خرابم * بسیار زخم در اضطرابم
 آگاه شدند از سلام * کردند ترحمی بحالم
 ز انسان که مرا بخانه بردند * برده بچنان غمی سپردند
 آورده بخانه ام رساندند * زان محنت و درد و رهازدند

هندوان بی عقل این حیلۀ جمیله را باور داشتند و اگرچه مصلحت
 در اخفای آن قضیه بود اما بنابر غرضی روزی چند آن گنج را در
 حلقۀ مار آهنین کشیدند و در بالا خانه مقفل و محبوس گردانیدند
 و سید موسی از فراق بمرور مغلوب الحال شد و رسوائی تخلص آورد
 و از عقیده عقل به یکبارگی خلاص یادت

دردا که عشق باز بدیوانگی کشید * خط جنون بد فتر فرزوانگی کشید
 اول قلم که بر ورق ناز راند یار * بر حرف آشنا خط دیوانگی کشید
 و چون این قصه کالشمس فی نصف النهار اشتهار یافت در هر مجلس
 ازان داستانی و در هر دهانی بیانی بود دلا رام پیغام بدست مشاطه
 فرستاد که من خود به هزار محنت و رنج عذری و بهانه که زنان را
 می باشد ساخته از دست و زبان بد گویان فی الجملة خلاص یافتم

از طعنه اهل عصر رستم * فارغ ز چنان بلا نشستم
 در کوی جنون قدم نهادی * و آن رنج مرا بباد دادی
 اکنون هم اگر علاج یابی * امید که رو ازان نتابی
 نوعی بکنی که این فسانه * شهرت نکند دزین زمانه
 یعنی که ز شهر من برائی * وز منزل ما کنی جدائی
 لیکن ز گمان دوستداری * یک محرم راز خود گذاری
 تا حال مرا چنانچه داند * هر روز بتو خبر رساند

و سید موسی بموجب فرموده او سحری رفته او را بحالی که معلوم است وداع کرد و غریب از جانبین برخاست و محرم را زی را در خدمت او گذاشت و خود بعزم ملازمت شاهنشاهی راه رننهپور پیش دید همت ساخت

چو آیم جانب کویت دو صد منزل یکی سازم

و اگر زانجا روم بیرون بهر گامی کنم منزل

و آن نازنین تاب دوری نیاروده بعد از روزی چند بآن محرم متذوق شده گفت که شبی بصورت گدایان فریاد براری و من بحیلگی چیز دادن از خانه بدر می آیم و با تو ازین شهر بدر میروم و در آن وقت معهود بآن بهانه که خواست از خانه مادر و پدر برآمد و کذیژی را که دیدبان او بود در پی کار فرستاد و روی بفرار نهاد غمش تا یار من شد روی در راه عدم کردم خوش است آوارگی آن را که همراهی چنین باشد

و استعداد سفر قبل از آن ساخته بودند و سه روز در شهر پنهان بوده بخاطر جمع بجانب فتحپور و بیانه روانه گردیدند اتفاقا از آنجا که خدای عز و جل نمی خواست بیکبار در میانه راه خویشی از خویشان آن لعبت چون بلائی ناگهان پیدا شده از راه خود مستور و افسانه اش چون روز روشن مشهور بود شناخت و دمت در دامنش محکم زد

غم را که خبر کرد و بلا را که نشان داد

عسسان پهلوان جمال که در آن ایام کوتوال بود رسیدند و غوغای عظیم برخاسته جمیلگی گریخته را به خویشان و گریزاننده را بزدان

سپردند تا از شکنجه بشدت و صعوبت تمام مدت مدید رنج گشته و بنوعی خلاص یافته خبر این واقعه به لشکر نزد سید بیچاره آواره بردند و او که از ضعف دوری مانند هلالي و خيالي شده بود از شنیدن این خبر مایوس گشته دل بمرگ نهاد و اسباب هلاک جمع شد و دانست که مردن دیگر از برای کدام روز خوش است و گریبان مهوری چاک زده خواست که باگه آید برادران مشفق و یاران موافق خواهی نخواهی او را گاهی نصیحت و گاهی بزجر و تهدید و ملامت و سرزنش نگاه میداشتند تا آنکه اردوی ظفر قرین به مستقر سلطنت رسید و سید موسی که داغ بود کباب گشت و درین مرتبه هر چند جهد کرد دیدار یارش از آنکه در جای مستحکم و محفوظ نگاه داشته بودند میسر نشد درین اثنا قاضی جمال نام شاعری هندی میوکن پوری از توابع کالپی را که با سید نصبت مصاحبت جانی داشت دل بر سوخت و وقت نماز شامی آن کنج نشین کاشانه عفت را از آن کلبه تاریک بر آورده بر تومنی سرکشی چون ابلق روزگار و باد پائی تندي چون سمند عمر ناپایدار ردیف خود ساخته براه کنار دریای جون بالا رویه آب روان شد و خویشان زن از عقب و مردم شهر نظاره کنان از پیش فریاد زنان رسیدند و اسب در جرها و آب کندها که برای چاه و باغ عمارات ساخته بودند چون خر در وحل ماند و چون مهره نرد دران ششدر روی گذشتن نداشت و نازنین دل تنگ آمده خود را بضرورت از خانه زین بر زمین انداخت و قاصی را گفت توجان خود بسلامت به برده سلام مرا بآن گرفتار رسان و به زبان حال بگو که

من جهد همي کتم قضا ميگويد * بيرون ز کفایت تو کار ديگر است
 سيد موسی اين خبر شنيد و درون قلعه اگره بجای که داشت در
 بر روی خویش بریست و از یاس و حضرت روح او در گداز و جاننش
 چون طایر ملکوتی به پرواز در آمد و از حبس چار دیوار طبیعت
 رست و از بند دوست و دشمن فارغ شد و دران حال سه بار این بیت
 بر زبان راند که

از یار دلم هزار جان یافت • یاری به ازو نمی توان یافت

الهي این درد را نصیبه جان من خراب و مجور گردان

بزن بر سینه ام خنجر جدا افکن سر از تن هم

در این خانه تاریک را بکشای و روزن هم

و چون رخت ازین سرای استعار بدار القرار کشید قالب تهی او را
 بدست تهی بمنزل بردند تا بگل بسپارند از مرد و زن غریب و شیون
 برخاست اتفاقا نعلش او را از زیر غرقه آن صنم طرفه گذرانیدند
 و صنم چون درین نوبت گرفتار شده زنجیری چون گیسوی مسلسل
 در پای او انداخته بودند بالای بام از صبح تا شام متحیر و مدهوش
 ماند مهر سکوت بر حقه لعل و یاقوت نهاده نظاره جنازه آن شهید
 عشق میکرد آخر بی طاقت و بیقرار گشته خود را بهمان حالت
 نعره زنان ازان طاق بلند انداخت و زنجیر از پا بگسست و دیوانه
 وار سر و پای برهنه اول در محله آن غریب از دولت وصل بی
 نصیب رسید و حالش زمان زمان تغیر پذیر شد گاهی خاموش
 و گاهی مدهوش سر تحیر بگریبان تفکر کشید و آثار بیماری برو
 ظاهر گشت

بیدار ز بهر آخرین خواب • چون اشتر عید و گار قصاب
 سیب ذقنش ز حال گشته * مانده سیب سال گشته
 مادر و پدر او را بآن حال دیده دست ازوبیکبار شسته معذورش داشتند
 کس نستد از ده ویران خراج

و بعد از آنکه اختلافي و اختلافي تمام چون نهض اهل سکرات در
 حرکات و سکناش پیدا شد دمبدم چون سودائیان با خود در جنگ
 و در گوشه دل تنگ نشسته بر سینه سنگ میزد و نام سید موسی
 را ورد زبان و حرز جان ساخته و بحضور میر سید جلال متوکل که
 مقتدای زمان بود کلمه اسلام بر زبان رانده خون را بر خاب عاشق
 پاک زد و جان بجان سپرد چنانچه سید شاهی صاحب در آن
 مثنوی اشارت بان میکند که

این واقعه چون شنید آن ماه * آمد موسی ما دریده ناکاه
 آورد بلب کلام ایمان * شد پیش جماعتی مسلمان
 چون یافت شرف ز دین اسلام * بر بست بطوف خلد احرام
 با خوبی از چو عشق شد جمع * پروانه صفت بسوخت آن شمع
 کرد از سر شوق و جذبه فریاد * موسی بزبان گرفت و جان داد
 در یک نفس آن دو سرور عشق * گشتند شهید خنجر عشق
 تا آنکه میان باغ رضوان * باشند بهم ز خلق پنهان
 آن هر دو مصاحبان جانی * رفتند ازین جهان فانی
 از درد و غم فراق رستند * پنهان ز همه بهم نشستند
 ای سیدی این چه ناله داری * دل را چه بغم حواله داری
 این واقعه را بکن فراموش * در صبر بکوش و باش خاموش